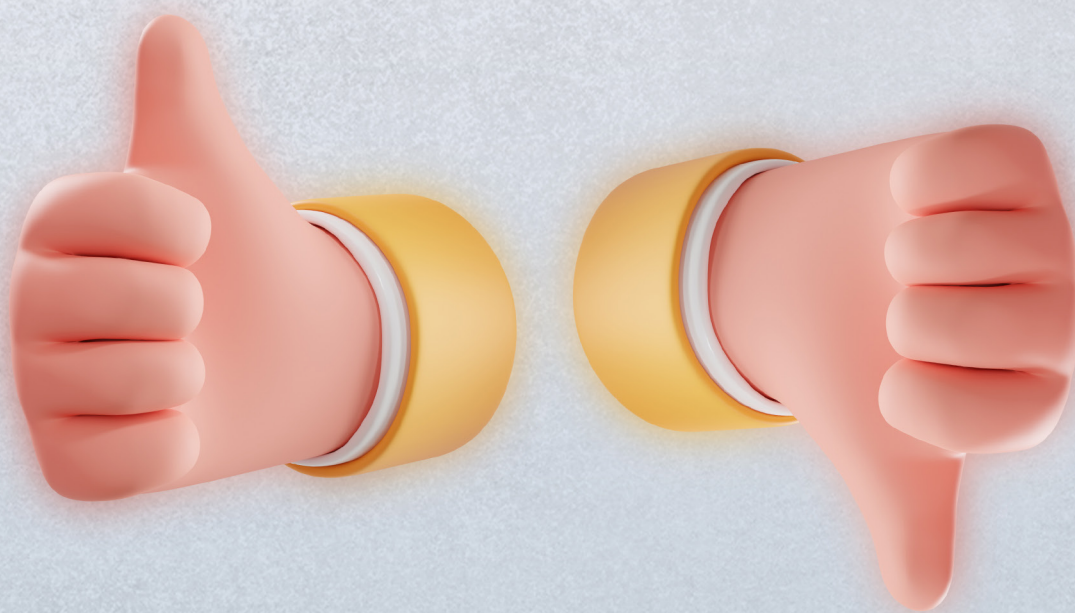


دکتر علیرضا جعفری

۱۴۰۳-۱۴۰۴

کتابچه های یازدهم

جدول درس به درس



بازرهم کتابتیه های

ستایش

«چاشنی بخش» کنایه از: زیباکننده	به نام چاشنی بخش زبان ها
«حلاوت سنج» کنایه از: زیباکننده	حلاوت سنج معنی در بیان ها
«سربلندی» کنایه از: برتری یافتن، افتخار	بلند آن سرکه او خواهد بلندش
«یک موی بیش و کم نبودن» کنایه از: کامل بودن / بی نقص بودن	که نی یک موی باشد بیش و نی کم
«پای یک سو نهادن» کنایه از: کناره گیری از انجام کار همراه نبودن	اگر توفیق او یک سو نهد پای
«تیره رایی» کنایه از: جهالت / گمراهی	بماند تا ابد در تیره رایی

درس یکم (تیکگی) / گنج حکمت (همت)

«به سر بردن» کنایه از: گذراندن سپری کردن	که چون زندگانی به سر می برد
«شوریده رنگ» کنایه از: آشفته حال	در این بود درویش شوریده رنگ
«نگون بخت بودن» کنایه از: بدبختی و بیچارگی	شغال نگون بخت را شیر خورد
«بیننده کردن» کنایه از: آگاه و با بصیرت کردن	یقین مرد را دیده بیننده کرد
«تکیه کردن» کنایه از: توکل کردن	شد و تکیه بر آفریننده کرد
«به کنجی نشستن» کنایه از: بیکار ماندن / دست به کاری نزدن	کزین پس نشینم به گنجی چو مور
«کل مصراع» کنایه از: تلاش و کوشش نکردن	زنخدان فرو برد چندی به جیب
«تیمار خوردن» کنایه از: کمک کردن	نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
«خود را انداختن» کنایه از: خود را ناتوان و درمانده نشان دادن	مینداز خود را چو روباه شل
«کل مصراع» کنایه از: حاصل تلاش خود را خواهی دید.	که سعیت بود در ترازوی خویش
«دست گرفتن» کنایه از: کمک کردن یاری رسانی	بگیر ای جوان دست درویش پیر
«خود را افکندن» کنایه از: اظهار ناتوانی و درماندگی	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
«دست گرفتن» کنایه از: کمک کردن و یاری رسانی	نه خود را بیفکن که دستم بگیر
«مغز در سر داشتن» کنایه از: دانا بودن / خردمندی	کرم و زرد آن ، سرکه مغزی در اوست
«بی مغز بودن» کنایه از: نادانی	که دون همتانند بی مغز و پوست
«کمر بستن» کنایه از: اقدام به انجام کاری آماده شدن	به زورمندی کمر بسته

درس دوم (قاضی بست) / شعرخوانی (زاغ و کبک)

« از آن جهان» آمده کنایه از: از مرگ نجات یافته	امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد.
« به پای شدن» کنایه از: به وجود آمدن	تشویشی بزرگ به پای شد
« قلم در نهادن» کنایه از: شروع به نوشتن کردن	به نشاط قلم در نهاد.
« سبحان الله» کنایه از: شگفت زده شدن	بونصر گفت ای، سبحان الله
« رخت از جایی به جایی کشیدن» کنایه از: نقل مکان کردن	رخت خود از باغ به راغی کشید
« پای بازکشیدن از کاری» کنایه از: ترک کردن آن کار	باز کشید از روش خویش پای
« قدم بر قدم کسی کشیدن» کنایه از: تقلید کردن	بر قدم او قدمی می کشید
« از قلم کسی رقم کشیدن» کنایه از: تقلید کردن از کسی	وز قلم او، رقمی می کشید
« در پی کسی رفتن» کنایه از: تقلید کردن	در پی اش القصه، در آن مرغزار....
« خامی» کنایه از: بی تجربگی / نادانی	عاقبت از خامی خود سوخته
« سوخته» کنایه از: زیان دیده	عاقبت از خامی خود سوخته

درس سوم (در امواج سند) / گنج حکمت (چو سرو باش)

« در خون نشستن» کنایه از: کشت و کشتار و جنگ	سپیده دم جهان در خون نشیند
« غروب چیزی را دیدن» کنایه از: مشاهده نابودی	غروب آفتاب خویشتن دید
« کار مرگ کردن» کنایه از: کشتن	در آن انبوه کار مرگ می کرد
« برگ کردن» کنایه از: بیشتر شدن	دو چندان می شکفت و برگ می کرد
« دل شب دریدن» کنایه از: پیشروی در شب و تاریکی	دل شب می درید و پیش می رفت
« بنای زندگی بر آب دیدن» کنایه از: ناپایداری زندگی	بنای زندگی بر آب می دید
« کل مصراع» کنایه از: فکر جدیدی در سر پروراندن	خیال تازه ای در خواب می دید
« کمان گیر» کنایه از: تیرانداز ماهر	سوارانی زره پوش و کمان گیر
« دمار کشیدن» کنایه از: نابود کردن	دمار از جان این گولان کشم سخت
« زتن ها سر افکندن» کنایه از: کشتن	زتن ها سر ز سرها خود افکند
« خوش بودن» کنایه از: سرسبزی	سرو همه وقتی خوش است
« دل نهادن» کنایه از: علاقه مند شدن	به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی
« از دست برآمدن» کنایه از: قدرت انجام کاری داشتن / توانایی	گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم
« از دست نیامدن» کنایه از: ناتوانی	ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

« خوش تراش » کنایه از: خوش اندام	نوجوانی با برو و بازوی خوش تراش
« دست به کاری زدن » کنایه از: انجام کاری	بی اذن او دست به کار نمی زد.
« کلّ عبارت » کنایه از: بیش ترین آسیب را رسانده است.	اختلافات مثل کاردی برپهلوی کشور نشسته است
« به جان هم افتادن » کنایه از: جنگیدن با یکدیگر	فرماندهان ... به جان هم افتاده اند
« کل عبارت » کنایه از: از پیشرفت خبردار نشده بودند.	بوی پیشرفت به مشامشان نرسیده بود
« کل عبارت » کنایه از: برانگیختن محبت	باز کردن جای بیشتر در دل پدر
« کل عبارت » کنایه از: تشریفاتی و فرمایشی بود.	لعابی از تشریفات به رو داشت
« دست اندازی » کنایه از: مشکل به وجود آوردن / دخالت	مقابله با دست اندازی روس ها
« تیغ کشیدن » کنایه از: طلوع کردن	آفتاب داشت تیغ می کشید
« کل عبارت » کنایه از: همه بسیار مشتاق جنگ و دفاع بودند.	شور جنگ و دفاع در دلها تنوره می کشید
« کل عبارت » کنایه از: ناراحتی	چهره ها در هم رفته بود.
« دل بردن » کنایه از: شیفته و علاقه مند کردن	دل از ناظران می برد
« مثل مور و ملخ بودن » کنایه از: انبوه و ویرانگری	مثل مور و ملخ پراکنده شدند.
« سینه سپر ساختن » کنایه از: مقاومت	سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند.
« صف مقاومت شکستن » کنایه از: از بین رفتن مقاومت	صف های مقاومت مردمی در هم می شکست
« نگاه منتظر دوختن » کنایه از: انتظار کشیدن	نگاه منتظر را به جنوب دوخته بود
« افسارگسیخته » کنایه از: رها و شتابان و بی پروا	موج های افسارگسیخته ارس
« بار خفت بردوش کشیدن » کنایه از: خوار و خفیف شدن	هرگز بار خفتی بردوش نکشیدید.
« در گشودن به روی کسی » کنایه از: راه تازه نشان دادن / آگاهی بخشیدن	درهایی را به روی ما گشود.
« پوسیده بودن افکار » کنایه از: باورهای نادرست قدیمی	جنگ با افکار پوسیده
« دست پیدا کردن » کنایه از: رسیدن و یافتن چیزی	از طریق دو شریک به آن دست پیدا کردم.
« تمام توان را به کار بستن » کنایه از: استفاده از تمام امکانات و تلاش فراوان	تمام توانم را برای آموزش به کار بستم
« کلّ عبارت » کنایه از: حمایت همه جانبه	یک اراده جمعی پشت کار بود.
« کل عبارت » کنایه از: تفکر عمیق	به ذهنم فشار می آورم.
« کل عبارت » کنایه از: ابراز علاقه و محبت	قربان صدقه ام می رفتند
« کل عبارت » کنایه از: مخالفت نمی کردم	من هم نه نمی گفتم
« بچه جایی بودن » کنایه از: اهل جایی بودن	یکی از آنها بچه مشهد بود.
« دست و پا شکسته » کنایه از: ناقص	گاهی دست و پا شکسته سرودهایی می نوشتند.
« کل عبارت » کنایه از: آرامش روحی و روانی بیابند	تخلیه روانی شوند.
« کل عبارت » کنایه از: سکوت محض	چیک هیچ کس در نمی آمد.
« آبی تر » کنایه از: آسمانی تر و معنوی تر	آبی تر از آتیم که بی رنگ بمیریم
« بی رنگ مردن » کنایه از: مرگ بدون شهادت	آبی تر از آتیم که بی رنگ بمیریم
« از شیشه بودن » کنایه از: ضعیف بودن	از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم
« پابرجا بودن » کنایه از: برقرار بودن	والیبال همیشه پابرجا بود.

انگار جان تازه ای می گرفتند	«جان گرفتن» کنایه از: امیدواری و نیرو گرفتن
وقتی آیه یأس می خواندند	«کلّ عبارت» کنایه از: با ناامیدی و از ناامیدی سخن می گفتند
نور امید را در دل بچه ها کمزنگ می کرد	«کل عبارت» کنایه از: بچه ها را نا امید میکرد
کورسویی امید در دلشان پیدا نبود	«کل عبارت» کنایه از: کاملاً ناامید بودند.
عقربه ها تنبل شده بودند شاید هم مرده	«کل عبارت» کنایه از: زمان به کندی میگذشت.
روحمان در زندان بعثی نیوسد	«کل عبارت» کنایه از: افسرده نشویم.
اگر روح مقاومت می شکست.	«کل عبارت» کنایه از: امید به مقاومت را از دست می دادیم.
به قول خودمان کم آورده بودند.	«کم آوردن» کنایه از: توان ادامه نداشتن
خیلی چیزها را زیر پا گذاشتند.	«زیر پا گذاشتن» کنایه از: نادیده گرفتن

● درس ششم (پرورده عشق) / گنج حکمت (مردان واقعی)

چون رایت عشق آن جهان گیر	«جهان گیر» کنایه از: مجنون / مشهور
شد چون مه لیلی آسمان گیر	«آسمان گیر شدن» کنایه از: مشهور شدن
در شیفتگی تمام تر گشت	«تمام تر شدن در شیفتگی» کنایه از: کمال عشق
برداشته دل زکار او بخت	«دل برداشتن» کنایه از: دور شدن و بی توجهی / کنار نهادن / ناامید شدن
در چاره گیری زبان کشیدند	«زبان کشیدن» کنایه از: سخن زیاد گفتن
کز کعبه گشاده گردد این در	«در گشاده گشتن» کنایه از: حل مشکل
اشتر طلبید و محمل آراست	«محمل آراستن» کنایه از: آمادگی برای سفر
چون کعبه نهاد حلقه در گوش	«حلقه در گوش نهادن» کنایه از: اظهار بندگی
در حلقه زلف کعبه زد دست	«دست در حلقه زدن» کنایه از: متوسل شدن
کامروز نمم چو حلقه بر در	«حلقه بر در بودن» کنایه از: متوسل شدن
گر چه ز شراب عشق مستم	«از شراب عشق مست بودن» کنایه از: نهایت عاشقی
دانست که دل اسیر دارد	«دل اسیر داشتن» کنایه از: عاشق بودن
بگذار که دل حل بکند مسئله ها را	«حل کردن مسئله» کنایه از: چاره سازی

● درس هفتم (باران محبت) / شعر خوانی (آفتاب حسن)

خاک تن در نمی دهد	«تن در ندادن» کنایه از: تسلیم نشدن، نپذیرفتن
عشق، حالی دو اسبه می آمد	«دو اسبه» کنایه از: شتابان
انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده	«کل عبارت» کنایه از: تعجب و شگفت زدگی
شما را سرو کار با عشق نبوده است	«سروکار نبودن» کنایه از: آشنایی نداشتن
بر این یک مشت خاک دست کاری قدرت بنمایم	«دست کاری کردن» کنایه از: دخل و تصرف کردن در چیزی از تغییر دادن چیزی
از سنگ، دلی سوخته بیروم آرم	«سوخته» کنایه از: عاشق
او به هزار دست، در دامنش آویزد	«در دامن آویختن» کنایه از: متوسل شدن
حق تعالی را با این قالب سروکاری خواهد بود	«سروکار داشتن» کنایه از: ارتباط داشتن
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست	«لب گشودن» کنایه از: سخن گفتن

« سست عناصر» کنایه از: بی اراده
« دل گرفتن» کنایه از: غمگین شدن

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

♦ درس هشتم (درگوی عاشقان) / گنج حکمت (چنان باش)

« آتش در کسی زدن» کنایه از: شیفته و بی قرار کردن	آتش در سوختگان عالم زند
« سوختگان» کنایه از: عاشقان	آتش در سوختگان عالم زند
« زانو زدن» کنایه از: پذیرش استادی / اظهار شاگردی	خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت
« سرگرم» کنایه از: مشغول	خود را با سرودن غزل ... سرا سرگرم می کرد
« گریز یا بودن» کنایه از: دور از دسترس و فراری / بی علاقه	به من آورید آخر صنم گریزیا را
« دل برکندن» کنایه از: قطع امید کردن / ترک کردن	شمس ناگزیر دل از قونیه بر کند.
« به فلک رفتن» کنایه از: اوج و تعالی گرفتن	ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست؟
« یار ملک بودن» کنایه از: جایگاه والا داشتن	ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
« سر به بالین نهادن» کنایه از: خوابیدن استراحت کردن / به کار خود مشغول شدن	رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
« عزم سوی کسی کردن» کنایه از: رفتن نزد کسی	با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
« کل عبارت» کنایه از: مردن	از این جهان به جهان آخرت سفر کرد
« مرد خواب و خفت» کنایه از: انسان رفاه طلب	و مرد خواب و خفتی

♦ درس نهم (ذوق لطیف) / روان خوانی (میثاق دوستی)

« ریشه دواندن» کنایه از: اقامت طولانی	نمی دانست در کجا ریشه بدواند
« کل عبارت» کنایه از: ایمان عمیق	هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود
« دل بستن» کنایه از: وابستگی و علاقه مندی	به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست
« کل عبارت» کنایه از: سختی و ناگواری پیش آمدن	یک روی زندگی زشت می شد.
« خشک بودن» کنایه از: بی حالی و بی نشاطی جدی بودن	مادرم خشک و کم سخن بود
« ورد زبان بودن» کنایه از: همواره درباره چیزی سخن گفتن	مادرجون ورد زبانان بود
« انعطاف داشتن» کنایه از: برای همگان قابل فهم بودن	سعدی انعطاف ... دارد.
« کل عبارت» کنایه از: آثار سعدی برای همه سنین حتی کودکان قابل فهم است	سعدی ... آن قدر خود را خم می کرد ...
« چشم عقاب داشتن» کنایه از: تیزبین بودن	چشم عقاب و لطافت کبوتر دارد.
« همدم» کنایه از: یار و همراه	این همدم کودک و دستگیر پیر
« دستگیر» کنایه از: یاری رسان	این همدم کودک و دستگیر پیر
« کل عبارت» کنایه از: همه گیر بودن و طراوت بخشی	مانند هوا در فضای فکری جریان داشته است.
« لبریز شدن» کنایه از: احساس شادی داشتن	عکس ها را میدیدم لبریز می شدم
« کل عبارت» کنایه از: اندیشه ها و آموخته هایم بیشتر می شد.	سراچه ذهنم آماس می کرد.
« کل عبارت» کنایه از: خیال پردازی	بر فوران تخیل راه می رفتم
« کل عبارت» کنایه از: بهره مندی از مطالعه آثار سعدی	در پالیز سعدی می چریدیم
« کل عبارت» کنایه از: با همان تجربه های محدود نویسنده شدم	در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم
« کل عبارت» کنایه از: بدون راهنما و تنهایی قدم در راه گذاشتن	آموختن سر خود و ره نوردی تنهاوش

به حرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
 برای شست و شو چابک دستی کرده
 گونه گل های بنفشه را درافشان ساخته
 دست و پای خویش را گم کرد
 فوراً خود را جمع کرد.
 پس از چند ساعت سبک سری به استراحت نشستیم.
 قیافه ای گشاده و چشم هایی درشت داشت.
 هنوز طفل و نارسیده بود.
 من از همه خیال پرست تر...
 آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است.
 دور روزگار بر سر ما چرخها خواهد زد.
 برگهای این گل پاک دامن
 مثل این شکوفه موی ما کافوری شود.

« شربت خوردن» کنایه از: ارتکاب به گناه
 « چابکدستی» کنایه از: زرنگی
 «درافشان» کنایه از: درخشان نمناک
 «کل عبارت» کنایه از: هول شد و ترسید.
 « خود را جمع کردن» کنایه از: بر خود مسلط شدن
 «سبک سری» کنایه از: حماقت و فرومایگی / شیطنت و بازیگوشی
 « قیافه ای گشاده داشتن» کنایه از: مهربانی
 « نارسیده بودن» کنایه از: کودکی / بی تجربگی
 «خیال پرست» کنایه از: خیال پرداز و رؤیایی
 « دستخوش» کنایه از: تحت تأثیر
 «کل عبارت» کنایه از: سرنوشت برای ما اتفاقاتی پیش می آورد.
 « پاک دامن » کنایه از: معصوم و بی ریا
 « کافوری شدن مو » کنایه از: سفید شدن مو

درس دهم (بانگ (جرس) / گنج حکمت (به یاد 22 بهمن)

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
 دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
 دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
 از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم
 بانگ از جرس برخاست وای من خموشم
 دریادلان راه سفر در پیش دارند
 پا در رکاب راهوار خویش دارند
 تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم
 تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر
 یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد
 هامون اگر دریا شود از خون بتازید
 گرتیغ بارد گو بیبارد نیست دشوار
 جانان من برخیز و آهنگ سفر
 گرتیغ بارد گو بیبارد، جان سپرکن
 جانان من اندوه لبنان کشت ما را
 بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را
 باید به مژگان رفت گرد از طور سینین
 باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین
 آنک امام ما علم بگرفته بردوش
 مقصد دیار قدس همپای جلودار

« برگ سفر بر باره بستن» کنایه از: آماده شدن برای سفر
 « دل بستن» کنایه از: تصمیم گرفتن
 «عبور از سد» کنایه از: غلبه کردن بر مشکلات و سختی ها
 « بانگ رحیل به گوش آمدن» کنایه از: فرارسیدن زمان حرکت
 « بانگ از جرس برخاستن» کنایه از: آغاز سفر و حرکت
 «دریادل» کنایه از: دلاور و شجاع
 « پا در رکاب داشتن» کنایه از: آماده حرکت و هجوم بودن
 «بوسه گاه» کنایه از: مکان مقدس
 « خانه تنگ بودن » کنایه از: اشغال فلسطین
 « آهنگ جان کسی کردن» کنایه از: قصد کشتن کسی را داشتن
 « دریایی از خون شدن» کنایه از: کشت و کشتار فراوان
 «تییغ باریدن» کنایه از: مبارزه سخت
 « آهنگ سفر کردن» کنایه از: قصد سفر کردن
 « جان سپر کردن» کنایه از: مقاومت کردن
 «کشتن» کنایه از: به شدت عذاب دادن
 « پشت شکستن» کنایه از: غم و اندوه فراوان
 « گرد جایی را به مژگان رفتن» کنایه از: مقدس بودن آنجا و احترام گذاشتن،
 محافظت شدید
 « به سینه تا جایی رفتن» کنایه از: با اشتیاق همراه با سختی رفتن
 « علم بردوش گرفتن» کنایه از: آماده مبارزه شدن
 « همپا» کنایه از: همراه

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش
 آسمان پنهانی دف می زد
 کلاف ابرها را از هم باز می کرد.
 خورشید در جشنی بی غروب
 خورشید کل می کشید

« نیلی پوش بودن» کنایه از: عزاداری
 « دف زدن» کنایه از: شادی کردن
 « کل عبارت» کنایه از: پایان خفقان
 « جشنی بی غروب» کنایه از: شادی تمام نشدنی
 « کل کشیدن» کنایه از: شادی کردن

♦ درس یازدهم (یاران عاشق) / شعرخوانی (صبح بی تو)

از آنها که خونین سفر کرده اند
 دمید از گلوی سحرزادشان
 چه جانانه چرخ جنون می زنند
 دف عشق با دست خون می زنند
 دف عشق با دست خون می زنند
 به رقصی که بی پا و سر می کنند
 به رقصی که بی پا و سر می کنند
 چنین نغمه عشق سر می کنند
 مگو سوخت جان من از فرط عشق
 خموشند و فریادشان تا خداست
 بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی
 ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید
 آن که در دستش کلید شهر پرآئینه دارد

«سفر خونین» کنایه از: به شهادت رسیدن
 «سحرزاد» کنایه از: نورانی بودن و معنوی امیدبخش بودن
 « چرخ زدن» کنایه از: شادی کردن
 « دف زدن» کنایه از: شادمانی کردن
 « دف عشق با دست خون زدن» کنایه از: شادی همراه با ایثار و فداکاری
شهادت عاشقانه
 «رقص کردن» کنایه از: شادمانی
 « رقص بی پا و سر» کنایه از: شادی و نشاط حاصل جان فشانی
 « سرکردن» کنایه از: آغاز کردن / انجام دادن
 « سوختن جان» کنایه از: رنج کشیدن
 «فریاد تا خدا رسیدن» کنایه از: بی انتها بودن
 « تعطیل بودن عشق بازی» کنایه از: بی توجهی به عشق
 « کل مصراع» کنایه از: غلبه بر ظلم و ستم
 « شهر پرآئینه» کنایه از: سرزمین خوبیها ، مدینه فاضله

♦ درس دوازدهم (کاوه دادخواه) / گنج حکمت (کاردانی)

پدرش مرداس را از پای در می آورد.
 بر او سالیان انجمن شد هزار
 نهان گشت کردار فرزنانگان
 پراکنده شد کام دیوانگان
 به نام فریدون گشادی دو لب
 که در پادشاهی کند پشت راست
 که جز تخم نیکی سپهد بگشت
 بر آن کار گشتند همداستان
 بریده دل از ترس گیهان خدیو
 همه سوی دوزخ نهادید روی
 سپردید دلها به گفتار او
 همان که ز بازار برخاست گرد

« از پای درآوردن » کنایه از: گشتن
 « کل مصراع» کنایه از: طولانی بودن زمان پادشاهی
 « نهان گشتن کردار» کنایه از: از رونق افتادن
 « پراکنده شدن کام» کنایه از: حاکمیت خواسته ها و آرزوها
 « لب گشادن» کنایه از: حرف زدن
 « پشت راست کردن» کنایه از: قدرت گرفتن
 « تخم نیکی کاشتن» کنایه از: نیکوکاری
 « همداستان گشتن» کنایه از: توافق کردن
 « بریده دل» کنایه از: بی باور و ناامید / بی توجه
 « کل مصراع» کنایه از: کار درست انجام ندادن
 « دل سپردن» کنایه از: پذیرفتن / تسلیم شدن / باور کردن
 «گرد برخاستن» کنایه از: شلوغی و ازدحام ایجاد شدن

« هوای کسی کردن» کنایه از: حمایت از کسی کردن / خواستار کسی شدن	کسی کاو هوای فریدون کند
« دل از بند کسی بیرون کردن» کنایه از: اطاعت نکردن / نافرمانی / سرپیچی کردن	دل از بند ضحاک بیرون کند
« سراندر کشید» کنایه از: راه خود را در پیش گرفت	سراندر کشید و همی رفت راست
« کل مصراع» کنایه از: رهایی یافتن	ز نزدیک ضحاک بیرون شدند
« روی نهادن» کنایه از: رفتن	زلشکر سوی کاخ بنهاد روی
« دست بردن» کنایه از: برداشتن	دست به گرز گاو سر برد
« به میدان بودن» کنایه از: مبارزه کردن	تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس
« روی آوردن به جانبی» کنایه از: حرکت به سمت جایی	به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
« هلالی بودن بدر» کنایه از: ضعیف بودن	بدر در میدان او هلالی بودی
« زال بودن رستم» کنایه از: ناتوانی و ضعف داشتن	رستم به دستان او زالی
« دست گشادن» کنایه از: مبارزه کردن	با جوانان چو دست بگشادی
« پای گردون بستن» کنایه از: غلبه کردن و نهایت قدرت	پای گردون پیر بر بستن

♦ درس چهاردهم (حمله حیدری) / شعرخوانی (وطن)

« نظر گشودن» کنایه از: با دقت نگاه کردن / منتظر بودن	دلبران میدان گشوده نظر
« کمر بستن» کنایه از: آماده شدن	که بر کینه اول که بندد کمر
« گرد برافشاندن» کنایه از: با شتاب حرکت کردن	برانگیخت ابرش برافشانند گرد
« نفس راست کردن» کنایه از: نفس تازه کردن	بیامد به دشت و نفس کرد راست
« کل مصراع» کنایه از: خجالت و ترس	همه برده سر در گریبان فرو
« ریختن خون» کنایه از: کشتن	ریختن خون تو از ملک زمین بهتر است
« در بستن» کنایه از: مانع انجام کاری شدن	در صلح بستند بر روی هم
« رنگ باختن» کنایه از: ترسیدن	فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ
« کل مصراع» کنایه از: شدت خشم و نفرت	بخایید دندان به دندان کین
« کل مصراع» کنایه از: ناکامی و به آرزو نرسیدن	چو ننمود رخ شاهد آرزو
« کل مصراع» کنایه از: شدت جنگ و برخاستن گرد و خاک در میدان جنگ	تن هر دو شد از نظر ناپدید
« کار ساختن» کنایه از: از بین بردن کشتن	که شد ساخته کارش از زهر چشم
« تیغ راندن» کنایه از: مبارزه / حمله کردن	چو شیر خدا راند بر خصم تیغ
« دست به سر کوفتن» کنایه از: اظهار تأسف	به سر کوفت شیطان دو دست دریغ
« رنگ پریدن» کنایه از: ترسیدن	پرید از رخ کفر در هند رنگ
« از پای در آوردن» کنایه از: کشتن	در آورد از پای بی سرتنش
« در خاک غلتیدن» کنایه از: مردن	چو غلتید در خاک آن ژنده فیل
« بوسه برد دست زدن» کنایه از: تحسین و قدردانی	بزد بوسه برد دست او جبرئیل
« کیمیا بودن» کنایه از: ارزشمندی	به چشمان من کیمیا خاک توست
« به باد رفتن» کنایه از: نابود شدن	رود ذره ای گر ز خاکت به باد

درس پانزدهم (کیوترطوق دار) / گنج حکمت (مهمان ناخوانده)

دل از ما برنگیرد.	«کل عبارت» کنایه از: ما را رها نمی کند / ناامید نمی شود.
گرم و سرد روزگار دیده	«کل عبارت» کنایه از: باتجربه
خیرو شراحوال مشاهدت کرده	«کل عبارت» کنایه از: همه حالات روزگار را دیده، با تجربه است.
زه آب دیدگان بگشاد	«کل عبارت» کنایه از: گریه کرد
بر رخسار جوی ها براند.	«کل عبارت» کنایه از: اشک فراوان ریخت
بر سبیل اعتذار این بر زبان راند	«بر زبان راندن» کنایه از: گفتن
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«چشم تر» کنایه از: اشک آلود / شرمسار
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«نان خشک» کنایه از: غذای فقیرانه
چشم تر و نان خشک و روی تازه	«روی تازه» کنایه از: خوش رویی

درس شانزدهم (قصه عینکم) / روان خوانی (دیدار)

مثل روز می درخشد.	«کل عبارت» کنایه از: آشکار و روشن است.
می خواهید بروید آسمان شوربا بیاورید	«کل عبارت» کنایه از: بلند قامت هستید.
به رگ غیرتم بر می خورد	«کل عبارت» کنایه از: غیرتی و عصبانی می شدم
یک بار هم کسی به دردم نرسید.	«کل عبارت» کنایه از: کسی کمکم نکرد
پدرم دریادل بود.	«دریادل بودن» کنایه از: بخشنده و سخاوتمند بودن
در لاتی کار شاهان را می کرد	«کار شاهان را می کرد» کنایه از: بسیار بخشنده و سخاوتمند بود.
سر به سر خواهرم بگذارم	«سر به سر کسی گذاشتن» کنایه از: شوخی کردن با کسی / اذیت کردن کسی
دهن کجی کنم.	«دهن کجی کردن» کنایه از: مسخره کردن
آجرها مخلوط با هم به چشمم می خورد	«به چشم خوردن» کنایه از: دیده شدن
مثل آن بود که دنیا را به من داده اند	«کل عبارت» کنایه از: نهایت شادی
احساس کردم که من تازه متولد شده ام.	«کل عبارت» کنایه از: نهایت خوش حالی
قوز بالا قوز بود.	«کل عبارت» کنایه از: مشکل بزرگتری به مشکل قبلی اضافه شدن
چشم به قیافه من دوخت	«چشم دوختن» کنایه از: با دقت نگاه کردن
غرق لذت بودم	«کل عبارت» کنایه از: لذت فراوان
سراز پا نمی شناختم.	«کل عبارت» کنایه از: شادی بسیار زیاد
بازی جدیدی در آورده ام.	«کل عبارت» کنایه از: مسخره بازی می کنم / زمینه چینی کردن
او را دست بیندازم.	«دست انداختن» کنایه از: مسخره کردن
گویی زلزله آمد و کوه شکست.	«کل عبارت» کنایه از: شلوغی بسیار زیاد
دست و پایم را گم کرده ام	«کل عبارت» کنایه از: هول مضطرب و دست پاچه شده ام
سخت از جا در رفت.	«کل عبارت» کنایه از: عصبانی شد.
بعد از چانه زدن بسیار تصمیم گرفتند.	«چانه زدن» کنایه از: بحث کردن
در سنگ هم اثر می کرد	«کل عبارت» کنایه از: تأثیرگذاری
جونت بالا بیاد	«کل عبارت» کنایه از: بمیری
با حکومت طرف شدید	«طرف شدن» کنایه از: مبارزه کردن

اندازه بگیریید و چرتکه بیندازید	« چرتکه انداختن» کنایه از: عاقلانه و حساب شده رفتار کردن
این جا به هیچ قیمت نشکنید	« کل عبارت» کنایه از: تسلیم نشوید.
آن جا شکسته و خرد و خمیر شده باشید	« خرد و خمیر» کنایه از: تسلیم و متواضع
این جا همه اش در پرده بمانید	« کل عبارت» کنایه از: مخفیانه عمل کنید.
در محضر خدا پرده ها را بردارید.	« کل عبارت» کنایه از: آشکار عمل کنید.
حکومت خان های قداره کش	« قداره کش» کنایه از: قلدر و زورگو
همیشه پاسخ را در آستینش داشت.	« کل عبارت» کنایه از: آماده جواب دادن بود.
چیزی در چنته ندارد	« کل عبارت» کنایه از: چیزی برای عرضه ندارد.
شما پرچمدارمان هستیید	«پرچمدار» کنایه از: رهبر و جلودار
خواهند کوبید و له خواهند کرد.	« کل عبارت» کنایه از: نابودن کردن و شکست دادن
مدرس تأثر را پس نشانند.	« پس نشاندن» کنایه از: کنار زدن
روحانی مبارز تمام عیار	« تمام عیار» کنایه از: کامل بودن
ضربه هایتان را بی هوا پرتاب می کنید	« بی هوا» کنایه از: ناگهانی و بی دقت
بساط قلدری اش را پهن خواهد کرد.	« کل عبارت» کنایه از: زورگویی و خودسری
از چاله به چاه خواهد انداخت.	« کل عبارت» کنایه از: رهایی از یک مشکل کوچک و دچار مشکل بزرگ تر شدن
می بایست به حداقل پختگی می رسیدند.	« پختگی» کنایه از: کمال
دل روح الله به حدت گرم بود	« دل گرم بودن» کنایه از: امیدوار بودن
با او طرح دوستی بریزید.	« طرح دوستی ریختن» کنایه از: دوست شدن
فرصت از دست خواهد رفت.	« از دست رفتن» کنایه از: نابودی
سنگ روی سنگ برای ساختن	« سنگ روی سنگ» کنایه از: اتحاد و همبستگی و تلاش پیوسته
در مخاطره سوختن بودن	« سوختن» کنایه از: کشته شدن شهادت

● درس هفدهم (خاموشی دریا) / گنج حکمت (تجسم عشق)

چراغدان همواره صبورانه در سایه می ایستد.	« در سایه ایستادن» کنایه از: مخفی بودن
شوق همیشه کور است.	« کور بودن» کنایه از: ناآگاهی
کار همیشه تهی است.	« تهی بودن» کنایه از: بی ارزشی
زنهار دست از کار بشویید.	« دست شستن» کنایه از: منصرف شدن / ترک کردن

● درس هجدهم (خوان عدل) / روان خوانی (آذرباد)

خوان عدل را بر همگان گسترده	« کل عبارت» کنایه از: عدالت همگانی
روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد.	« غبار شدن» کنایه از: بی ارزشی
محبوبیت خود را از دست بدهد	« از دست دادن» کنایه از: نابودی
تو یک پارچه پوست و استخوان شده ای	« پوست و استخوان شدن» کنایه از: لاغری
غرق در شادی خواهند شد.	« کل عبارت» کنایه از: نهایت شادی
سربچی از قوانین اجتماع	« سربچی» کنایه از: اطاعت نکردن / نافرمانی
نخواستند چشمان خود را باز کنند	« چشم باز کردن» کنایه از: آگاهی یافتن

دکتر علیرضا جعفری

رتبه ۴۵ کنکور سراسری ۹۰

مدال نقره المپیاد زیست شناسی سال ۸۹

فارغ التحصیل رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شیراز

هولف و ویراستار کتاب های خیلی سبز و گاج

سابقه ۱۲ سال مشاوره و تدریس ادبیات کنکور

طراح آزمون های آزمایشی قلم چی ، فورتیک ، تسترو و ...



آیناز هارالی

رتبه ۴ کشور ۱۴۰۰

نیما ابوالحسنی

رتبه ۱ کشور ۱۴۰۰

اهیررضا الهیاری

رتبه ۴ منطقه ۱۴۰۲

علی چیت ساز

رتبه ۸ کشور ۱۳۹۹

نگار هاشم زاده

رتبه ۵ کشور ۱۴۰۱

محمد طه رنجی

رتبه ۴ کشور ۱۴۰۱

سانیار صالحی

رتبه ۶ منطقه ۱۴۰۱

امیر حسین پور خنجر

رتبه ۵ منطقه ۱۴۰۱

سالار نیک نفس

رتبه ۵ منطقه ۱۴۰۱

فاطمه صیقلی

رتبه ۷ منطقه ۱۴۰۲

مظهره ناصریان

رتبه ۶ منطقه ۱۴۰۱

ترنم توکلی

رتبه ۸ منطقه ۱۴۰۱

علی معتمد الشریعتی

رتبه ۷ منطقه ۱۴۰۱

محمد عارف زارع زاده

رتبه ۷ منطقه ۱۴۰۱

محمد رضا دانشمندی

رتبه ۶ منطقه ۱۳۹۶

زهرا نامور

رتبه ۵ منطقه ۱۳۹۸

سعیده محبی

رتبه ۸ منطقه ۱۴۰۰

مهدی محمدی

رتبه ۹ منطقه ۱۴۰۱

و ۵۸ رتبه دو رقمی و ۲۴۹ رتبه سه رقمی

در سه سال اخیر

[Adabiat_drjaafari](#)

[Dralirezajaafari](#)

